



شهید وحدت حوزه و دانشگاه

حسین نصری

بی تردید، اندیشه گرامی وحدت روحانی و دانشجو، شکوفایی خود را مرهون تلاشهای پاکمردان بزرگی می داند که تمامت هستی خود را بر سر این کار نهادند و عاشقانه و آگاهانه شمع جان خویش را در این غوغا بر افروختند.

شهید والامقام مفتوح از جرگه این پاکبازان است. آنان که در شب دیجورستم بی باکانه ندای وحدت شپردادند و سخاوت‌مندانانه حیات خویش را نثار کردند.

بر آن شدیم تا در یادمان شانزدهمین سالگرد عروج ملکوتی این اسوه علم و فضیلت، او را و پیام او را در گنجینه خاطرهایمان پاس داریم تا با گذشت ایام، دستخوش تاراج اهریمنان نگردد.

امروز شاید از وحدت سخن گفتن وبدان دعوت کردن، چندان دشوار و پر مؤونه نباشد، ولی از خاطرمان نرود که مفتوح زمانی به این مهم اقدام کرد که عفريت شوم بددلی و بدگمانی بر سر حوزه و دانشگاه، این دو نهاد بزرگ فرهنگی جامعه، سایه گستر شده بود.

در فضایی که دانشگاه در منظر بسیاری از عالمان دین، پایگاه بی دینی و سکولاریزم تلقی، و تحصیل علوم و دانشهای نوین، اعراض از دیانت پنداشته می شد، او با وجود آن که در قم استادی

بلند پایه بود، پایه عرصه دانشگاه گذارد و بر همه آن پندارها مهر ابطل نهاد.
و این انتخاب، او نه یک انتخاب ساده و عاقبت اندیشانه که باهدفی مقدس و طریقی پر مشقت همراه بود.

روح بزرگ و همیشه پویای دانش او بود که مشکلات فراوان تحصیل در تهران و پیمودن مسافت قم و تهران را برای چندین مرتبه در هفته و شبهای سرد و تاریک زمستان آسان می کرد. هر بار که خودش به یاد کرد آن روزها می پرداخت، با شوق فراوان خاطرات آن دوران را زمزمه می کرد که چگونه مثلاً در یکی از این رفت و آمدها در بیابانهای اطراف قم به دام گرگان افتاد و یا وقتی که دومین فرزندش به دنیا آمد، نیمه شب بود و او صبح در تهران کلاس داشت و یک ساعت بعد از تولد فرزندش از قم حرکت کرد و . . . با تورق صفحات زندگی سرشار از عقیده و تحرك او، به فرازهای زیادی از این دست بر می خوریم، ولی مع الاسف باید اذعان کنیم که این تنگناهای جانکاه معیشتی او در قبال طعنها و سرزنشهای کوتاه بینان ناصح و پند آموزان قشری، ناچیز می نمود، آنان که بارها و بارها از سر موعظه و شفقت به او یادآور شدند که: شان او و امثال

او اجل از ورود به چنین مجامعی است!

به راستی تاکنون از خود پرسیده ایم که چرا او، با آن که به آسانی می توانست در ساحل آرام حوزه دینی خود، پهلو بگیرد و به سرعت با تقریر یک دوره درس خارج، معنون به عنوان فقاهت شود، این طریق پر رونده و این مسند امن را به سوی فکند و خود را در گردونه پر تلاطم رویارویی فکری عصر خویش وارد کرد؟ قطعاً کاوش در پاسخ این پرسش، یکی از کلیدی ترین مفاهیم حل رمز و رازی است که در این حرکت به چشم می خورد. بایسته است پس از مرور سالیان بلندی که از طرح این مقوله می گذرد، انگیزه ها و محرکاتی که او و امثال او را ترغیب به این تلاش مبارک کرد، دقیق تر و بنیادی تر از محط اندیشه و نظر بگذرانیم.

ما بر این باوریم که: شهید مفتوح، خود و جامعه خود را با یک واقعیت و پدیده جدید مواجه می دید و آن وجود یافتن دانشگاه و نظام نوین آموزشی بود.

او با خود اندیشید: ما چه از این زایش خشنود باشیم و یا نباشیم، این شجره رشد خواهد کرد، نضج خواهد گرفت و دامن خواهد گستراند و به زودی در بسیاری از شؤون و زوایای حیات جامعه رسوخ خواهد کرد.

تولد این فرزند ناخوانده را میمون شمرد و به استقبالش رفت. او، که با زمانه خویش کاملاً آشنا بود به خوبی می دانست که باید با این مهمان تازه وارد دست الفت دهد، با آن کنار آید، بدان تقرب جوید و به اصلاح کجیهایش پردازد. او، هیچ گاه به جبهه گیری در برابر دانشگاه و یا طرد آن نپرداخت و این را بدترین روشی می دید که در مقابل این عنصر نوپیدا می توان انجام داد. به راستی او در این مقام به مقتدا و امام خویش تمسک جسته بود که هیچ گاه در طول حیات سیاسی اجتماعی خود به جنگ با دانشگاه بر نخاسته بود، بلکه همواره آن را فرزند ملت می دانست و به آن درس تعهد و خدمت می آموخت:

«روحانیون محترم باید به طبقه جوان روشنفکر که در خدمت اسلام و کشور اسلامی است و به همین جهت مورد حمله عمال اجانب است، احترام گذاشته آنها را چون فرزندان عزیز و برادرانی ارجمند بدانند و این قدرت بزرگ که مقدرات، خواه ناخواه در دست آنها خواهد افتاد از دست ندهند و از تبلیغات موثری که بر ضد آنها در این چند صد سال شده احتراز کنند...»

درک این نکته، بسیار اساسی و سودمند است که بدانیم تا به درک متقابل و تفاهم نرسیم، هیچ گاه وحدت مطلوب را در نخواهیم یافت. شناخت صحیح و معرفت صواب از نقاط مثبت یکدیگر، در ایجاد تقریب بسیار موثر می افتد. مطلق گرایی و نفی همه مفاهیم و شخصیت های یک نهاد، شیوه ای بود که شهید بزرگوار ما به شدت از آن دوری می جست. او هرگز، با طرح این مقوله نخواست یکی از این دو نهاد را حذف و یا در دیگری ادغام کند، چه این که این کار، علاوه بر آن که نشدنی است به صلاح جامعه اسلامی نیست و وحدت به این معنی، بی اساس است و به گفته مولوی:

متحد نقشی ندارد این سرا

تا که مثلی وانمایم من ترا

تا آن که دو نهاد، دو مجموعه، بر ممتازات و مشخصات خویش تحفظ کنند، وحدت حقیقی نامیسور است. هدف مبارکی که او و امثالش را بر آن داشت تا این حرکت و جنبش را در جامعه بر پا بدارند و سیر تاریخی روابط و جایگاه اجتماعی این دو نهاد نیز کاملاً منوید آن است، عبارت است از: ایجاد روح همدلی و هم آوایی و یک هدف بینی و صیرورت در مسیر رسالت علم و عالم.

اما این که چرا در بین همه اقشار جامعه، تنها بر وحدت این دو نهاد تکیه شده با این که «توحید هدف» نقطه مطلوب همه گروه های اجتماعی است، این نکته است که: دانشگاه و حوزه دو پایگاه با نفوذ فرهنگی و روحانی و دانشجو دو مغز متفکر و بالنده اجتماعند و حرکت همگون و هماهنگ این دو، عامل بزرگ و باعث رشد و حرکت امت در جهت صلاح و صواب است و به همین جهت در گذشته هم تمامی هراس دشمنان، از ایجاد رابطه و پیوند ما بین این دو نهاد ارزشمند بوده است.

امام راحل نیز در این زمینه می فرماید:

«باید پیوند محکم بین این دو قشر برقرار شود و با همه اقشار ملت پیوند برقرار کنند تا کشور حفظ شود.»

و صد البته روشن است که اگر جهت حرکت واحد شد، لازمه آن این است که در راستای تحقق آن هدف، باید تشریک مساعی و تلاشی همه جانبه صورت پذیرد.

در ادامه تحلیل و بررسی زوایای مختلف شخصیت استاد شهید به سواری بر می خوریم که سعه صدر و اندیشه باز او را بر ما آشکارتر می سازد.

